

دانش پیروزمند

مفهوم علم در اسلام قرون وسطا

نوشته‌ی فرانکس روزنتال

برگردان: علی رضا یاسر



تهران، ۱۳۹۲

سرشناسه	روزنتال، فرانتس، ۱۹۱۴ م. Rosenthal, Franz
عنوان و نام پدیدآور	دانش پیروزمند: مفهوم علم در اسلام قرون وسطا / نوشته‌ی فرانتس روزنتال؛ برگردان علی‌رضا پلاسید.
مشخصات نشر	تهران، گستره، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۳۷۸ ص.
شابک	978-964-6595-89-7
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: The concept of knowledge in medieval Islam, c2007 Knowledge triumphant.
یادداشت	کتابنامه به صورت زیر نویس.
یادداشت	نمایه.
موضوع	شناخت (فلسفه اسلامی)
موضوع	دانش و دانش‌اندوزی - تاریخ - قرون وسطا، ۵۰۰ - ۱۵۰۰ م.
موضوع	دانش و دانش‌اندوزی
نمایه افزوده	پلاسید، علیرضا، ۱۳۴۸ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۹ ر ۹ ش ۷۴۵ B
رده‌بندی دیویی	۰۰۱/۰۹۱۷۶۷
شماره کتابشناسی ملی	۱۴۰۳۰۰۲



فرانتس روزنتال

دانش پیروزمند

مفهوم علم در اسلام قرون وسطا

برگردان: علی‌رضا پلاسید

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه

حروفچینی: شبستری

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

صحافی: گلستان

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

نشر گستره

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین،

خیابان وحید نظری، کوچه جاوید یک، شماره ۱

تلفن و نمابر: ۸-۶۶۷۵۴۴۷

شابک: ۷-۸۹-۶۵۹۵-۹۶۴-۹۷۸

العلم شیء لا يعطيك بعضه حتى تُعطيه کلک فاذا أعطیتہ کلک فانت من اعطائه
 لک البعض علی خطر
 «دانش چیزی است که بخشی از خودش را به تو نخواهد داد مگر آن که
 همه چیز خود را بدو دهی و زمانی که همه را بدو دهی، آن گاه بخت آن را
 خواهی داشت به تو بخشی از خود را بدهد، اما نمی توانی مطمئن باشی» (نظام،
 بازگو شده از جاحظ).

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۷ (قاهره، ۱۳۴۹/۱۹۳۱). افزون بر آن، ابو احمد عسکری، تصحیف،
 ص ۲ (قاهره، ۱۳۸۳/۱۹۶۳): ابوهلال عسکری، الحک علی طلب العلم، نسخه‌ی خطی استانبول، اصیر افندی،
 ش ۴۳۳، برگ ۳۲ الف، و حمیدیه، ش ۱۴۶۴، برگ ۵۱ الف: راغب اصفهانی، محاضرات، ج ۱، ص ۲۸۱ (بلاق ۱۲۸۷)،
 [بازگو شده] به نام خلیل غزالی، احیا، ج ۱، ص ۴۴ (قاهره، ۱۳۵۲/۱۹۳۳): ابن جماعه، تذکره الشافع والمتکلم فی
 ادب العالم والمتعلم، ص ۷۱ (حیدرآباد، ۱۳۵۳): العلموی، المعید فی ادب المفید والمستفید، ص ۶۰ (دمشق ۱۳۴۹).
 ابن جماعه و العلموی نیمه‌ی نخست آن را بی نام نویسنده بازگو می کنند. تنها گوینده‌ی اصلی این گزاره است که
 می تواند به ما بگوید باید آن را تعطیه بخوانیم یا تعطیه، اما دست کم امید دارم که معنای این دو واژه‌ی سخت آخر او را
 فراچنگ آورده باشم.

فهرست

۹	دیباچه
۱۱	مقدمه
۱۵	فصل یکم: دانش پیش از دانش
۱۷	۱. ریشه‌ی علم
۲۳	۲. شواهدی از شعر
۳۱	فصل دوم: ظهور دانش
۳۱	۱. معنا و اهمیت واژه
۳۴	۲. نیروی انگیزشی و رای کاربرد قرآنی علم
۴۱	۳. دانش انسانی و دانش الهی
۴۵	۴. جاهلیت
۴۸	۵. فرزادگی و دانش
۵۵	فصل سوم: صورت جمع دانش
۶۱	فصل چهارم: تعریف‌های دانش
۸۷	فصل پنجم: دانش همان اسلام (کلام و دانش‌های دینی)
۸۷	۱. کتاب‌ها و باب‌ها «درباره‌ی دانش»
۱۱۳	۲. دانش و ایمان
۱۲۵	۳. دانش خدایی
۱۴۶	۴. دانش انسانی بر خدا
۱۶۰	۵. برداشت‌های شیعی از دانش

فصل ششم: دانش همان نور (تصوف).....	۱۷۳
فصل هفتم: دانش همان اندیشه (فلسفه).....	۲۱۱
۱. واژه‌شناسی ترجمه‌ی یونانی به عربی.....	۲۱۳
۲. منطق، «علم دانش».....	۲۲۳
۳. شناخت‌شناسی، ابزاری برای کلام و فقه.....	۲۲۸
فصل هشتم: دانش همان جامعه (آموزش).....	۲۵۹
۱. علم، عمل، ادب.....	۲۵۹
۲. علم در گزیده‌های ادب.....	۲۷۱
۳. تک‌نگاری‌هایی در ستایش دانش و ادبیات آموزشی.....	۲۹۷
۴. مطالبی برای ارزیابی دانش در مقام نیروی اجتماعی.....	۳۱۸
— نگرش به شک.....	
— محدودیت‌های دانش فرد.....	
— کاستی‌های شخصی دانشمندان.....	۳۱۹
— دانش در مقام مایه‌ی زندگی و غذای جان.....	۳۳۹
— دانش در خویشاوندی با پول و قدرت.....	۳۴۳
یادآوری پایانی.....	۳۵۵
نمایه.....	۳۶۳

دیباچه

کتابی که اکنون در دست دارید، سال‌ها در دست آماده‌سازی بوده است. نخستین گزارش آن در بیست و پنجمین کنگره‌ی بین‌المللی خاورشناسان مسکو در اوت ۱۹۶۰ در قالب مقاله‌ای کوتاه به دست داده شد. اختراي آن در جلد دوم مجموعه مقالات کنگره، ص ۶۲ به بعد (مسکو، ۱۹۶۲-۱۹۶۳؛ نمایه مسکو ۱۹۶۴) به چاپ رسید. مقاله‌ی اولیه‌ی «تعریف‌های دانش» (فصل ۴) در سمپوزیومی که در دانشگاه تگزاس، واقع در آستین تگزاس در بهار ۱۹۶۵، با عنوان «ستیزه‌ی سنت‌گرایی و مدرنیسم در خاورمیانه‌ی مسلمان» برگزار گردید به دست داده شد و در مجموعه مقالاتی با همین عنوان به ویرایش لیدن در ۱۹۶۹ (۱۹۶۶)، صص ۱۱۷-۱۳۳ به چاپ رسید.

خود را بسیار وام‌دار کتاب‌دارانی می‌دانم که گنجینه‌های نسخ خطی خود را در اختیارم گذاشتند. گواه آشکار آن بازگویی‌های پانوشت‌هایم است. فرصت مطالعاتی مؤسسه‌ی امریکایی تحقیقات در ترکیه (ای. آر. آی. تی.) به من امکان داد شش هفته در بهار ۱۹۶۷ در ترکیه بگذرانم. در این مدت در کتابخانه‌های استانبول، مانيسا، ادرنه و بورسا به پژوهش سرگرم بودم. بدین ترتیب توانستم پژوهش‌های لازم برون‌مرزی را به پایان رسانم و این ممکن نبود مگر با برنامه‌ی فرصت‌های مطالعاتی دانشگاه ییل.

در این جا باید توجه را به نمایه و شیوه‌ی کاربردش برای ارجاع‌های آسان جلب کنم. داده‌های کتاب‌شناختی آمده در متن کتاب، تنها برای نخستین بار به صورت کامل آمده است و از آن پس، به صورت خلاصه ارجاع داده شده که بیشتر آن هم به خودی خود واضحند. اما در جاهایی برای ارجاع کامل می‌توان از نخستین ارجاع بهره گرفت، که محل آن را می‌توان با نام نویسنده یا کتاب، در صورتی که نام نویسنده‌اش نامعلوم باشد، با عنوان کوتاه آن [در نمایه] یافت.

مقدمه

تمدن‌ها بیشتر به گرد مفهوم‌های معناداری با ماهیت انتزاعی می‌گردند که بیش از هر چیز دیگری بدیشان ویژگی جداگانه‌ای می‌بخشد. چنین مفهوم‌هایی را می‌توان در آغاز ظهور هر تمدنی یافت. یا ممکن است زمانی خود را نشان دهند که برای نخستین بار این تمدن‌ها پا به عرصه‌ی پیدایش می‌گذارند و برای دگر دیسی تدریجی در پیرامون بستر خود پای در راه یکسره تازه‌ای می‌گذارند. در طی زمان، ممکن است این دگر دیسی دستخوش دگرگونی‌هایی در آهنگ و اندازه گردد. چنین دگرگونی‌هایی ممکن است کمترین باشد و تنها تاییدی بر مفهوم‌های اعمال‌شده‌ی پیشین به‌شمار آید. همچنین ممکن است به مفهوم‌های پیشین معنایی تازه ببخشند. این نشان از دگرگونی بنیادین یا گسست عمده‌ای در ساختار تمدنی است که در دست شکل‌گیری است. از چنین مفهوم‌هایی شاید هم‌چنان بهره‌برداری گردد، که در این صورت معنا و ژرفای دگرگونی دچار ابهام می‌گردد یا حتی یکسره هستی‌اش پنهان می‌گردد. از سوی دیگر، اگر کس دیگری از آنها بهره‌برداری معناداری نکند، روشن است این تمدن که زنده به این مفهوم‌هاست دیگر به معنای واقعی کلمه زنده به‌شمار نخواهد آمد.

چنین مفهوم‌هایی که به ویژگی تمدن خود چنان قالبی می‌بخشند که گویا بخش سازنده و درونی تمدن ویژه‌ی خودشان هستند، برای هموندان تمدن‌های دیگر راه رسیدن به درک درست از آنها را بسیار دشواری می‌کنند. همه‌ی آنچه را در رویه‌ی بیرونی تجربه‌ی تمدنی باشد، نمی‌توان در ابعاد راستین آن درک کرد. [در نتیجه] واژه‌پردازی دور و دراز سدی توانمند به‌بار می‌آورند. یافتن واژه‌هایی در زبان‌های دیگری که بتوانند به معنای کامل آن واژه [در زبان] اصلی نزدیک گردند، غیر ممکن است. «اهمیت سترگ و نمادین پدیده‌ی

زبان‌شناختی»^۱ واقعیتی است و رای هر گمانی. با این همه، روی هم رفته تعبیر از راه پدیده‌ی مهم زبان‌شناختی به صورت معنادار و بی‌کج‌راهه‌ی چندانی از بار مفهومی آنها غیر ممکن نیست. خوش‌بختانه، خطر چندانی برای کج‌فهمی معنای مفهوم علم در اسلام در میان نیست.

واژه‌ی عربی علم را می‌توان به خوبی به «دانش»^۲ برگرداند. اما «دانش» توان چندانی برای بیان همه‌ی بار معنایی و عاطفی علم ندارد. زیر علم یکی از آن مفهومی‌هایی است که بر اسلام چیرگی داشت و به تمدن اسلامی شکلی جداگانه و پیچیدگی ویژه‌ی خودش را بخشید. در واقع، هیچ مفهوم دیگری نیست که به اندازه‌ی علم در همه‌ی جنبه‌های تمدن اسلامی چنین تأثیرگذاری قاطع داشته باشد. این امر حتا به خوبی برای توانمندترین واژه‌های دینی اسلام مانند توحید یا «اقرار به یگانگی خداوند» و دین «دین راستین» و بسیاری از واژه‌های دیگری که همواره آشکارا از آنها بهره می‌برند، درست می‌نماید. هیچ یک از آنها در ژرفای معنا و گستردگی کاربرد با علم هم‌ارز نیستند. هیچ بخشی از زندگی فکری، دینی و سیاسی مسلمانان و زندگی روزمره‌ی مسلمانان [طبقه‌ی] متوسط نیست که از نگرش همه‌گیر نسبت به «دانش» به سان ارزشی عالی برای هستی مسلمانان برکنار باشد. علم همان اسلام است، حتا اگر متکلمان در پذیرش درستی این معادله از دید فنی تردید داشته باشند. بحث‌های داغ ایشان درباره‌ی این مفهوم، گواه بر اهمیت بنیادین آن برای اسلام است.

این که چگونه [دانش] چنین گردید، رشد و نمو یافت و به لحاظ تاریخی چه معنایی دربر داشت، موضوع بایسته‌ی صفحات آینده است. روشن است، این موضوع بیش از اندازه گسترده است و بسیاری در سراسر جهان و در طی سده‌ها درباره‌اش سخن رانده و نوشته‌اند. آگاهی‌ها درباره‌ی آن را باید از جاهای گوناگونی گرد آورد. این آگاهی‌ها هرچند بسیارند، به دست آوردن و نفوذ در آنها بسیار دشوار است. گستره‌های بسیاری است که در آنها مطالب بیش از اندازه‌ی نیاز است. گستره‌هایی هم هستند که ای‌کاش آگاهی‌های بیشتری درباره‌ی ایشان می‌داشتیم. همچنین برای گستراندن مرزهای این جستار که همه‌ی گستره‌ی فکری و ژرف‌اندیشی یا دست‌کم بخش بیشتر آن را دربر گیرد همیشه انگیزه و در واقع نیازی آشکار

۱. درباره‌ی این ادعا که واژه‌ای برای «فضا» (Raum) در یونانی نیست، این اصطلاح را اشنیگلر در منبع زیر به کار برده است:

O. Spengler, *Der Untergang des Abendlandes*, I, 120 (Munich 1920).

۲. در انگلیسی Knowledge. — م

در میان است. شاید بهتر باشد بگوییم موضوع علم در کلیت خود گستردگی بیش از اندازه‌ای برای برخوردی جامع دارد و جست‌وجو در یکی از جنبه‌های آن بیشتر به صلاح باشد. هیچ‌کس، از جمله نگارنده، نمی‌تواند این پیشنهاد را ناشایست بداند. خوش‌بختانه، هرچند کم‌شمار، تک‌نگاری‌هایی درباره‌ی بخش‌هایی از این موضوع در دسترس است و بی‌تردید بسیاری در آینده نگاشته خواهد شد. اما تردید نیست که توجه به این موضوع چندلایه در قالب یک کتاب، هدف سودمندی به‌شمار می‌آید. برجسته کردن اهمیت واقعی این مفهوم در کل با مطالعه‌ای هرچند گذرا و کوتاه درباره‌ی کاربردهای عمده‌ی آن هیچ‌زیانی دربر ندارد. خواننده نباید انتظار بحثی جامع و مانع یا بررسی کاملی از همه‌ی مجموعه مطالب در دسترس آن را داشته باشد. بی‌تردید نمونه‌های پیش‌رو برای چارچوبی استوار بسنده خواهد بود. خرده‌بخش‌هایی از آگاهی‌های بیشتر را در صورت نیاز همواره می‌توان در کار آورد.

تلاشی به‌گمان خودم معقول را برای به دست آوردن منابع اولیه به کار بسته‌ام. گسست‌های بسیاری باز می‌ماند که باید پیش از ارائه‌ی انگاره‌ای تاریخی از موضوع برطرف گردد. بیشتر داده‌ها درباره‌ی مطالب دیرینه‌ترین مرحله شاید برای همیشه از دست رفته باشد. تنها درصد کمی از منابع متأخر به صورت چاپی در دسترس است. تا اندازه‌ای آثار یک نویسنده‌ی مهم را شاید بتوان به دست آورد یا در دسترس باشد، اما باید آن آثار را به طور کامل شناخت و بررسی کرد تا به ارزیابی درست از آنها دست یافت. در برخی موارد، نسخ خطی به کار می‌آیند، هرچند چاپ هم شده باشند. اغلب، نیاز است با منابع مهمی سروکار داشته باشیم که می‌دانیم وجود دارند، اما در دسترس نیستند. همه‌ی کسانی که در گستره‌ی بررسی‌های اسلامی کار می‌کنند با این دشواری‌های فنی و ماندان آشنا هستند.

درباره‌ی کتاب در دست، می‌بایست با نارسایی‌های دشوارتری دست و پنجه نرم می‌کردم. هر مسئله‌ی تاریخی را می‌بایست از دیدگاه مدرن می‌دیدم که ناشی از درک نویسنده از وضعیت مسئله در زمان و پیرامون فرهنگی خودش است. درباره‌ی مسئله‌ی دانش در غرب مدرن اندیشه‌های بسیاری بررسی شده است. بخش بیشتر بحث‌های سال‌های پیشین را، به ویژه سده‌ی هفدهم م، شاید بهتر باشد در مقایسه و در تضاد با جهان اسلام بررسی کنیم. این را بیرون از دامنه‌ی کتاب کنونی انگاشته‌ام. به هر روی، در خود این ادعا را نمی‌بینم که خوانش من چنان مرا روشن گردانده که دیدگاه پذیرفتنی مدرنی به‌شمار آید، دیدگاهی که با توجه به ویژگی بنیادین و جنبه‌های چندگانه‌ی دانش، خام و شاید

کم‌ژرف باشد، اما بر سر درک کاربست‌های بنیادین آن پذیرشی گسترده وجود دارد. تنها می‌توانم امید داشته باشم که احساس رنج و عدم قطعیتی که همه‌ی این سال‌های کار درباره‌ی این موضوع مرا می‌آزرده است، بر هسته‌ی درونی بحث‌های من تأثیری نداشته باشد.

مسئله‌ی همیشگی ترجمه خودش را در اینجا به دشوارترین شکل نشان داده است. هر واژه‌ای که ترجمه می‌گردد، تحریف می‌شود، مهم آن نیست که چه اندازه توجه در یافتن شایسته‌ترین برابرنهاد آن صرف شده باشد. زیرا خود واژه‌های زبان مقصد تهی از ابهام نیستند. اغلب برای هر کس مفهوم دیگری را القا می‌کنند. واژه‌های عربی هم به نوبه‌ی خود به هیچ وجه خالی از ابهام نیستند. جدایی معنایی میان آنها را - که بنا به قاعده همه ماهیتی بسیار موشکافانه دارند - همان نویسندگانی که از پیچیدگی فنی‌گزینش واژه‌ها آگاهند، همواره با دقت بسنده بررسی نمی‌کنند. ممکن بود یک نویسنده در یک جا به واژه‌شناسی فنی توجه داشته باشد، اما در جای دیگر این کاربرد از دیدش پنهان مانده باشد. برای نمونه، واژه‌های علم و معرفت را به سادگی هم معنای کار می‌بردند، [اما] آنها آن اندازه از هم جدا انگاشته شده بودند که در تعریف یک‌دیگر به کار روند می‌شد آنها را به صورت مفهوم‌های متضاد و تقریباً مانعة‌الجمع فعالیتی ذهنی نیز به کار برد یا بر موضوع‌هایی یکسره جداگانه و تعریف‌شده اطلاق کرد. از واژه‌های گوناگون انگلیسی برای ترجمه‌ی ایشان می‌توان بهره گرفت، اما هر چه باشد، انسجام برآمده از واژه‌شناسی مشاهده‌شده در عربی، دچار گسست می‌گردید. مسئله‌ی دیگر به ویژه درباره‌ی علم و معرفت در انگلیسی است که با فرانسه و آلمانی در جدایی معنایی میان *Savoir-connaissance* یا *wissen-Kennen* که گاه به مفهومی نزدیک می‌شوند که میان این دو ریشه‌ی عربی وجود دارد، اشتراکی ندارد. جدا از بهره‌گیری از واژه‌های عربی ترجمه‌نشده یا در کار آوردن آنها در جاهایی مهم در هر کجا که بایسته پنداشته می‌شد، یا قائل شدن برخی جداانگاری‌های ساختگی و دارای توان همراه‌کنندگی بالقوه در ترجمه‌ی [مفهومی] میان «دانش» و «شناخت»، «دانش» و «عرفان»، «دانش چیزی» یا «دانش درباره‌ی چیزی» یا مانند آن، آن‌گونه که در صفحات پیش رو همواره بدان اقدام شده است، کار چندانی دیگر نمی‌شد کرد. گستره‌ی ژرف‌نگری انتزاعی، که بنیان کلی برای یک تمدن عالی است، گستره‌ی واژه‌هایی است که بی‌آن کاری از ذهن انسان بر نمی‌آید. گذار از یک زبان به دیگری، همواره الگوهای بی‌همتای فکری را بر هم می‌زند. ممکن است در بهترین حالت به نزدیکی آنها بیانجامد. درک این واقعیت‌ها شاید تنها شاه‌کلید درک موضوع این کتاب باشد.